



تاریخ شفاهی

جہاد فہمی انقلاب اسلامی

کتاب ۱

آقا کا بے

شصت سال کتاب فروش

مروری بر

زندگی و زمانہ

حاج علی یزدانخواہ

تحقیق و تدوین:

محمد حسین بارونقی

الله



تاریخ ششماهی
جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی
کتاب پویش 1

آقای انقلاب

شصت سال کتاب فروشی

مروری بر زندگی و زمانه

حاج علی یزدانخواه

مصاحبه و تدوین: محمد حسین بازوئی

[illegible]

افای کتاب

فهرست

۷	مقدمه
۹	۱- کوچه نراقی ها
۲۱	۲- روزهای مبارزه
۳۹	۳- کتب مضره
۷۳	۴- بهار انقلاب
۸۷	۵- مهدی شهید
۱۰۱	۶- طریقه
۱۳۳	۷- مؤخره
۱۵۱	ضمائم
۱۵۷	اسناد
۱۷۹	تصاویر
۱۹۳	معرفی گنج

مقدمه

■ نوجوان ها و جوان های سال های دهه چهل و پنجاه همه کنجکاو ی شان را در یک کتاب فروشی دو متری پیدا می کردند. بچه هایی که دهه پنجاه به «کتاب فروشی یزدانخواه» در بازار کاشان می رفتند امروز نوه دارند و نوه هاشان شاید دیگر حاج علی یزدانخواه را شناسند. اما آن کتاب فروشی چیزی را در جان و روان پدرها و پدربزرگ هاشان کاشته است که بچه های امروز با همان بزرگ می شوند.

■ کتاب فروش ها در آستانه انقلاب اسلامی یکی از محورهای مبارزه فکری و فرهنگی از طریق نشر آگاهی اسلامی بودند. برخی از آنها در این مسیر علی رغم پنهان کاری بسیار و ساخت یک شبکه نامرئی پخش کتاب و رساله در سراسر ایران به زندان افتاده اند و مورد بازجویی ساواک قرار گرفته اند. با این حال پس از این همه سال و با وجود انتشار کتابهای بسیار در مورد شکل های متنوع مبارزه سیاسی هیچ کتابی در توضیح شبکه پیچیده توزیع کتاب و رساله امام منتشر نشده است. چه کسانی و با چه انگیزه ها و روش هایی دست به این کار زده اند؟ گستره ارتباطات این شبکه از کجا تا به کجا بوده است؟ حساب و کتاب مالی این چرخه به چه شکل بوده است؟

■ حاج علی یزدانخواه؛ پدر شهید و کتاب فروش قدیمی شهر کاشان یکی از سرمایه های اجتماعی امروز این شهر است؛ معتمد بازار و پشتوانه قدیمی طلاب و مدارس علمیه است که آداب معامله و کسب و کار او در بازار سنتی یادآور سلوک خاص بازاریان متدین قدیم است. ترکیب ویژه اخلاق شخصی و اخلاق صنفی او می تواند الگویی برای تمام کتاب فروشان و بازاریان باشد. بیش از پنج دهه است که در بازار مغازه شناخته شده ای دارد ولی قناعت و فتوت را بیش از ثروت و حشمت دنیوی سرمایه خود ساخته است. او میراث دار نسلی

از مخلصین انقلاب اسلامی است که از این روزگار کیسه‌ای ندوخته و سلامت نفس و نفّسش هنوز و همچنان مایه دلگرمی هرکسی است که پا به حجره ساده او بگذارد.

دیدار با او در واقع دیدار با کتاب است. مردی که یک عمر دغدغه‌اش حل سؤالات و نیازهای فکری و فرهنگی مردم از طریق پخش کتاب بوده است، حالا حرف که می‌زند جمله جمله‌اش بوی کتاب و نقل و روایت می‌دهد. آقای یزدانخواه این روزها پس از پنجاه سال که سرو صورتش را در کتاب فروشی سفید کرده است با کتاب یکی شده و «آقای کتاب» شهر ماست؛ همان قدر پیرو مهربان، همان قدر نکته‌سنج و مفید.

■ چهره‌های بسیاری از دیروز و امروز در ارتباط با کتاب فروشی یزدانخواه بوده‌اند که باید و می‌توان پای حرف‌های شان نشست و بر غنای این کتاب افزود. آنچه در این کتاب آمده است حاصل گفتگو با ۳۰ تن از دوستان، نزدیکان و خانواده گرامی حاج علی یزدانخواه است که از بهمن ۱۳۹۶ در چارچوب طرح «تاریخ شفاهی فرهنگ و هنر انقلاب در کاشان» آغاز شده است. در برنامه این طرح ثبت تاریخ مردمی انقلاب اسلامی کاشان با رویکرد فرهنگی و اجتماعی پیگیری می‌شود. امیدواریم آثاری مانند کتاب حاضر نه فقط به پاسداشت و تداوم مسیر شخصیت محبوب ما در وجود نسل‌های بعدی بینجامد بلکه باعث ترغیب خوانندگان و علاقمندان این راه در معرفی صدها چهره و رویداد و تشکل فعال شده در عصر انقلاب اسلامی شود.

■ در جریان آماده‌سازی این کتاب دوستان و اساتید بسیاری یاری‌گر ما بودند که جا دارد از یکایک شان سپاسگزاری کنیم. بیش از همه آقایان عباس رسول‌زاده (استاد موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله)، حامد شیواپور (استاد دانشگاه مفید)، مهدی فقیهی‌نژاد (مدیر انتشارات کتاب فردا و فعال حوزه کتاب)، مجید مالکی، سعید خورشیدی و مرتضی انصاری‌زاده (از کارشناسان و پژوهشگران دفتر مطالعات جبهه فرهنگی) با مطالعه کتاب نکات ارزشمندی را یادآوری نمودند. با این حال کاستی‌های این کتاب که همه متوجه ماست با تذکرات شما خوانندگان گرامی برطرف خواهد شد.

کوچه نراقی‌ها

از تولد تا ازدواج

کردویی

حاج علی یزدانخواه

اسم پدرم رضا بود، رضا کردویی. در ناجی آباد^۱ و دروازه فین^۲ روی زمین های مردم کشاورزی می کرد. برای تعیین فامیلی به اداره آمار می رود. به او می گویند شغل چیست؟ می گوید سرو کارم با باغچه و کردو^۳ و زمین و این چیزها است. آنها هم فامیلی اش را می گذارند کردویی.

۱. دشتی در غرب شهر کاشان که از دهه ۷۰ به شهرک مسکونی تبدیل شده است.

۲. از محلات قدیمی کاشان در محدوده میدان قاضی اسدالله کنونی که دروازه ورود به کاشان بوده است.

۳. مصغر «کرد» و به معنی کرت کوچک. نام پاره های زمین کشاورزی است که برای سهولت در آبیاری با مرزی از قسمت دیگر جدا شده است.

۲۷ شهریور

حاج علی یزدانخواه

همسر اول پدرم به خاطر بیماری نابینا شد و دیگر نتوانست از فرزندانش؛ عباس و بتول و مهری مراقبت کند. برای همین، پدر با مادر من ازدواج کرد. مادرم از خانواده کاسه چی ها بود. شوهرش فوت شده بود و دختری به نام «ایران» داشت. حاصل این ازدواج دو پسر شد علی (خودم) و محمد. من ۲۷ شهریور ۱۳۱۸ به دنیا آمدم.

کوچه نراقی ها

حاج علی یزدانخواه

مادرم خانه‌ای در محله دروازه جوشقان^۱ داشت. اول آنجا می‌نشستیم. اجاره‌ای بود. بعد از چند سال آمدیم کوچه نراقی‌ها^۲ که خانه یکی از فامیل بود. آنجا که بودیم محرم‌ها پدرم مرا سرکتف می‌گرفت و برای عزاداری به بازار می‌برد. حاج میرزا علی نقی ابریشم‌چی هم که در کوچه ما زندگی می‌کرد هفته‌ای یک بار در خانه‌اش روزه داشت. من هم با وجود بچگی ام هر هفته به روزه می‌رفتم. گاهی یک استکان چای می‌خوردم و در همین مجالس مطلبی هم یاد می‌گرفتم.

۱. واقع در حوالی چهارراه آیت الله مدرس کنونی.
۲. واقع در محله طاهر و منصور کاشان. خانه فقیه و عالم بزرگ «ملا احمد نراقی» و خاندانش در این کوچه قرار داشته است.

در پناه ایران

حاج علی یزدانخواه

هفت سالم بود که مادرم سرزایمان چهارمین فرزندش از دنیا رفت. پدر یک بار دیگر ازدواج کرد و ما با زن پدر زندگی می‌کردیم. جمعه‌ها به خانه خواهرم ایران می‌رفتیم. او می‌دانست که پدر و زن پدر خیلی خوب با ما کنار نمی‌آیند و من و برادرم سخت زندگی می‌کنیم برای همین خیلی هوای ما را داشت. می‌گفت ای کاش تو و محمد هر چه زودتر به اینجا بیایید تا خیالم راحت شود.

برکت

حاج علی یزدانخواه

کلاس پنجم که بودم پدرم فوت شد، حدوداً سال ۱۳۳۰. بعد از آن خانواده ما کاملاً پراکنده شد. من همان روزهای اول رفتم پیش خواهرم ایران. محمد هم رفت تهران پیش آقای صدف ساز؛ پسرخاله مادرم. خواهرم هشت سال بچه دار نمی شد. وقتی که من به خانه آنها رفتم، بچه دار شدند. او و شوهرش؛ «علی داور» خیلی احترامم را داشتند و می گفتند این به برکت حضور توست. خدا به آقای صدف ساز هم هفت دختر داده بود و غش می کردند برای یک پسر. از وقتی محمد رفت پیش آنها، خدا هر بچه ای به آنها داد پسر شد.

پشت بام مسجد صادقیه

حاج علی یزدانخواه

ادامهٔ تحصیل برایم سخت بود اما خواهرم گفت درسات را تمام کن. تا کلاس ششم خواندم. بعد از آن در مغازهٔ آقای حَمَصی^۱ شاگردی می‌کردم. آقا محسن قرائتی^۲ هم در مغازهٔ چله‌فروشی پدرش کنار مسجد بالا بازار^۳ کار می‌کرد. چند مغازه بیشتر با هم فاصله نداشتیم. بعد با عده‌ای از بچه‌های بازار به پشت بام مسجد صادقیه می‌رفتیم و جامع‌المقدمات عربی می‌خواندیم. معلم مان هم حاج آقا عزیز^۴ بود. تقریباً تا آخر آن را خواندم. مدتی بعد با چند نفر از دوستان صبح‌ها به مسجد جامع می‌رفتیم. چهار پنج روزی گذشته بود که آقا محسن قرائتی به من گفت که می‌خواهد درس طلبگی بخواند. من هم راهنمایی‌اش کردم و چند روزی را که از درس عقب بود به او آموزش دادم. ایشان هم کلاسی ام بود و درس طلبگی را با هم آغاز کردیم.

۱. سید علی حَمَصی (۱۳۰۹ کاشان -) لوازم‌التحریر و کتاب‌فروش پیشکسوت

در بازار کاشان.

۲. حجت‌الاسلام محسن قرائتی (۱۳۲۴ کاشان -) استاد و معلم قرآن در رسانه ملی، رئیس و نماینده ولی فقیه در نهضت سوادآموزی.

۳. از آثار ملی و واقع در راستهٔ بازار بزرگ شهر کاشان، جنب حمام خان.

۴. آیت‌الله حاج سید عزیزالله امامت معروف به «حاج آقا عزیز» (۱۳۰۶ کاشان -) از علمای کاشان.

یزدانخواه

حاج علی یزدانخواه

از فامیلی «کردویی» خوشم نمی‌آمد. بعضی می‌گفتند گردویی، بعضی می‌گفتند کردویی. حدوداً ۲۰ سالم بود. رفتم ادارهٔ آمار. شخصی که آنجا بود دفتری باز کرد و چند فامیلی خواند که «یزدانخواه» هم بین‌اش بود. گفت: «در کاشان یزدانخواه نداریم، بنویسم؟» گفتم: «بنویس».

شغل اول و آخر

حاج علی یزدانخواه

شاگردی در کتاب‌فروشی آقای حَمّصی اولین شغلم بود. بعد از آن برای خودم روبه‌روی مسجد وثوقی^۱ یک مغازه کتاب‌فروشی و لوازم‌التحریر باز کردم اما خیلی گردش کار نداشت. من هم که از کودکی به وسایل الکتریکی و برق‌کشی ساختمان علاقه داشتم آن را رها کردم و رفتم دنبال برق‌کشی. یک سال و نیم یا دو سال مشغول برق‌کشی بودم ولی باز هم دخل و خرج جور در نیامد تا اینکه روزی برای برق‌کشی مغازه کوچکی به چهارسوق بازار^۲ آمدم. صاحب مغازه؛ حبیب دَباشی، کفاش بود و می‌خواست وسایل برقی مغازه‌اش را باز کند و به دو مغازه بالاتر برود. به او گفتم اینجا فروشی است؟ گفت اتفاقاً می‌خواهم بفروشم. من هم آنجا را خریدم و دوباره به فروش کتاب و لوازم‌التحریر مشغول شدم. یک سال بعد از ازدواجم بود. چون جلوی راه بود و کم و بیش خرید و فروش هم رونق داشت، تا مدت زیادی آنجا بودم.

۱. مسجدی واقع در خیابان شهید رجایی کنونی.

۲. چهارسوق میانچال، معروف به چهارسوق بازار؛ محل تقاطع دو راسته اصلی و مهم در بازار کاشان.

ازدواج

حاج علی یزدانخواه

تصمیم گرفتم از خانه خواهرم بروم و مستقل شوم. این موضوع را به او گفتم. گفت: «نه، تا سرت را به بالین نگذارم ول کن ات نیستم، باید ازدواج کنی». گفتم هر وقت ۵۰۰ تومان پول داشته باشم زن می‌گیرم. بنده خدا گفت: «این پول را به تو می‌دهم، فقط آن را برنداری بخوری و زن هم نگیری» [خنده]. گفتم به شرطی این پول را قبول می‌کنم که دوباره از من پس بگیری. پول را به من داد. من هم تازه آن دکانی را که روبه‌روی مسجد وثوقی بود گرفته بودم و بدهی داشتم. با آن پول بدهی‌هایم را دادم و خیالم راحت شد.

بعد از مدتی خواهرم دختر آقای هدایتی را دید که برای یادگرفتن خیاطی به خانه دایی‌ام می‌آمد. به من گفت دختر آقای هدایتی دختر خوبی است. نظرت چیست؟ گفتم وقتی می‌گویید خوب است، خوب است دیگر. همین شد که شوهرخواهر و دایی‌ام برای خواستگاری به خانه آقای هدایتی رفتند. او هم که من را می‌شناخت قبول کرد. تقریباً ۲۴ سالم بود که داماد آنها شدم.